

## سریری ساروی

محمد کاظم سریری در حدود سال ۱۱۹۸ هجری قمری در ساری متولد و تحصیلات خود را در اصفهان بپایان رسانیده و مدتی را در خدمت ملاحسین متخلص به حسرت معروف به ملاباشی از علما و فضایی مشهور مازندران که از طرف آقا محمد خان سمت قاضی عسکری را داشت شاگردی نموده و سپس بساری مراجعت و توطن اختیار کرد .

سریری سالها در ملازمت محمد قلی میرزای خسروی حا کم طبرستان بوده و از محضر شاهزاده که خود مردی ادیب و مشوق شعرا بود کسب فیض نمود ، وی از معاصران حاج منصف ساروی مؤلف تذکره بدایع الافکار است و اغلب باهم مناظرات و مشاجرات ادبی داشتند ، آثارش همگی ملیح و حاوی یک سلسله سوز و گدازهای عاشقانه میباشد و در حسن ابتکار معانی استادی بارع و در فصاحت کلام شاعری بلیغ بوده است آنچه را که گفته و سروده از روی علائق معنوی و احساسات درونی بوده چنانکه در این باره میگوید :

بپسای بید مجنون آن نشیند      که بیند شورلیلی در سر خویش  
و یا در جای دیگر گفته :

گیرم دل شکسته سریری نهان کند

آیا نهان کند ز چه جیب دریده را

در قسمت معنویت و پرهیز گاری دارای سجایای اخلاقی نیکوئی است و ابیات

شیوایی دربارهٔ انتباه شیفتگان طریق مادیت سروده و آنها را از اجرای عملیات ظالمانه نسبت بزیردستان منع فرموده و برعواقب وخیم مکافات طبیعت مستحضر داشته و چنین اعلام میدارد:

گیتی نگر که دار مکافات هر کسی است

چون شمع سوخت عاشق خود خویشتن بسوخت

از جمله روش حمیده او محبت بی‌شمار اوست نسبت بافراد خانوادهاش که در این قسمت یکی از مریبان خوب آن دسته از مردمانیست که با بی‌قیدی تمام باین محبت ازلی و قعی ننهاده و در نتیجه چون محاسن مودت را از دودمان خود فرانگرفته و ملحوظ نداشته‌اند، نسبت بدیگران نیز بالاخص نظر خوشبینی نداشته و ندارند، سریری در اغلب منظومات خود این نظریه را از خاطر دور نداشته و مخصوصاً اشعار شیوایی که در تأسف از فوت مادرش سروده بهترین اندیشه‌های محبت‌آمیز فامیلی را در آن گنجانیده است.

سریری بسال ۱۲۶۴ هجری در ساری در گذشت. دیوان اشعار او حاوی غزلیات و مثنویات و رباعیات و در حدود سه هزار بیت است.

نسخه‌ای از این دیوان در کتابخانه شاعر فاضل منوچهر کلبادی بود که در چند سال قبل بسرقت رفت و نسخه دیگری که چند صفحه از اول و صفحاتی از آخر آن افتاده دارد در کتابخانه نگارنده مییابد و ما برای نمونه پاره‌ای از آثار او را انتخاب و زیلا نقل مینمائیم.

### غزل

گر بیتو فتد جانب گلشن گذر ما

بس رشك برد لاله ز داغ جگر ما

زآن سایه رود در شب هجران ز بر ما  
 ترسد که بسوزاندش آه سحر ما  
 تا غیر زمرگم شود آگاه پس از مرگ  
 با خنده بقترک خود آویخت سر ما  
 ما را که ز بامت نبود عزم پریدن  
 باز از چه سبب میشکنی بال و پر ما  
 هرگز ندهد دست در ایام (سریری)  
 با سیم وصال صنم سیمبر ما

## غزل

برخیز قتل عاشقان یکسر ز تیغ ناز کن  
 ز ایشان منم بی صبرتر ، اول زمن آغاز کن  
 تا هست ای زیبا صنم حسن ترا رود در بهی  
 ناز تو هر کس میکشد ، تا میتوانی ناز کن  
 ایغندلیب خوشنوا ، داری به پیش هر که جا  
 فرصت شمار این لحظه را ، هین نغمه آغاز کن  
 تا چند داری از جفا ، دمساز غیر آنماه را  
 ای آسمان یکشب مرا ، با ماه من دمساز کن  
 خواهی سریری را اگر ، بگشائی ازدل عقده‌ای  
 یک ره بنز ای نازنین ، بند گریبان باز کن

## غزل

نه شکوه از ستم روزگار دارم من  
 شکایت از تو ستم پیشه یار دارم من

نظر در آینه کن آن خط معنبر بین

مپرس کز چه بخاطر غبار دارم من

دگر بسر و کلم حاجت تماشا نیست

که چون تو سرو قدی گلگذار دارم من

ز جرعه‌ای که مرا در ازل لب ببخشید

هنوز چاشنی آن خمسار دارم من

زمن مپرس (سریری) شماره غم هجران

کجا شمار غم بی شمار دارم من

در بین غزلیات سریری بعضی ابیات پرشور و حالی مندرج است که از هر حیث

در ملاحظت ممتاز میباشد و ما بذکر چند نمونه آن میپردازیم :

نونهای باشم اندر باغ عشق ای باغبان

آبی از و سلم بده تا زود برگ و برگم

نالہ بی تأثیر نبود ، لیک کی دارد اثر

نالہ مرغ چمن ، چون نالہ مرغ اسیر

تا در پی دو چشم خرابت فتاده ام

اندر پی خرابی من آسمان فتاد

### رباعیات

یکچند ره عشق تو را بیمومد

ز آن راه بمنزل نرسیدم آخر

رخساره آتشینت ای ترک چگل

این در گه کین و خشم سوزنده جان

و آن در گه خشم و کینه دوزنده دل